

دود یک فتوادر چشم است عمل

جدا

۱۰

ش ۱۳۵



□ قلیان اعلی حضرت

ناصرالدین شاه حوصله‌اش سر رفته بود. هر چه منتظر ماند خبری از قهوه‌چی‌ها نشد. با اوقات تلخی صدا زد: پس این قلیان صاحب مرده ما چه شد؟ انیس الدوله، سوگلی شاه گفت: قلیان حرام شده. قهوه‌چی‌ها می‌گویند تا حلال نشود قلیان چاق نمی‌کند حتی برای اعلی حضرت. ناصرالدین شاه با تعجب و تندی پرسید: که حرام کرده؟ و زن شاه گفت: همان کسی که مرا به شما حلال کرده!

□ خدا توتون می‌خورد

قرارداد تنباکو که با شرکت انگلیسی بسته شد، کارگرهای شرکت رژی خون مردم را در شیشه کردند. آخر طبق قرارداد دولت، تمام حق خرید، فروش، نگهداری و حتی قوانین استفاده از توتون و تنباکو به شرکت خارجی واگذار شده بود. از فردای قرار داد، نمایندگان شرکت رژی در تمام ایران پخش شدند. هر کشاورزی که تنباکو به خیر نماینده رژی می‌فروخت جریمه می‌شد. هر کس از خیر نمایندگی رژی توتون می‌خرید را تنبیه می‌کردند. ارازل و اوباش که تا دیروز برای باج‌گیری‌هایشان باید محاکمه می‌شدند، عمه شرکت رژی شده بودند. افراد محترم و آبرومند را در میان بازار اهانت می‌کردند. داد مردم درآمده بود. ظلم گزمه و شرطه کم بود، نماینده رژی هم به آن اضافه شده بود.

برخی شهرها به اشاره علمایشان نماینده‌های رژی را راه ندادند. اصفهان به حکم آقا نجفی اصفهانی، مجتهد شهر، تنباکو را تحریم کردند؛ اما صدایشان به جایی نرسید. شیراز قیام شد و نمایندگان رژی مردم را در صحن شاه‌چراغ شهید کردند و مجتهد شیراز تبعید شد...

در اصفهان نماینده رژی با یکی از کشاورزها بر سر قیمت توتون اختلافشان شد. قرار شد بروند و دوباره فردا برگردند. می‌دانستند که رعیت بی‌نوا چاره‌ای جز توافق با قیمت آن‌ها ندارد. نماینده رژی آمد اما این بار با قیمتی کمتر از دیروز. گفت: تا تو باشی با ما سر قیمت کل کل نکنی. اما کشاورز گفت توتون برای فروش ندارد. یقه‌اش را چسبیدند که خسیس بودی دروغگو هم شدی؟ پس دوازده هزار کیسه توتون را یک شبه چه کردی؟ با آرامی گفت: فروختم. زورگیرهایی که دنبال نماینده رژی بودند گفتند: بگو به کی فروختی تا هم پدر تو را جلوی چشمت بیاوریم و هم حساب او را برسیم که بی‌اجازه توتون خریده‌انهم دوازده هزار کیسه؟ رعیت، نماینده رژی و الواط همراهش را به سر زمین برد. بوی قلیان تازه همه جا را گرفته بود. انگار قلیان‌گیرش حرفه‌ای بوده. رعیت تلی از خاکستر که هنوز دود می‌کرد را نشانشان داد و با نیش خند تلخی گفت: شما

ارزان می‌خریدید دیشب همه‌اش را به خدا فروختم. و به قول شهید مدرس «... برای اولین بار آسمان اصفهان، قلیان پردود سیری کشید و به جان شاهزاده دعا کرد»

□ یک خط بیانیه

شش ماه بود که از مردم و علما نامه و تلگراف برای سامرا می‌رفت.

شاگردان میرزا هم حوصله‌شان سر رفته بود. چرا میرزا کاری نمی‌کند. نکند... ولی نه. میرزا که اهل ترس نیست. پس چرا...؟ میرزا به برخی از شاگردانش گفته بود متنی برای تهیه اعلامیه بنویسند. همه متن پیشنهادی خود را با آب و تاب و حرارت خواندند و شاید زیر چشمی به چهره استاد نگاه می‌کردند تا عکس‌العمل استاد را ببینند. اما میرزا ساکت و آرام سر به زیر انداخته بود و فقط گوش می‌داد. همه متن‌هایشان را خواندند. میرزا سرش را بالا آورد و دست زیر تشک کوچکی که رویش نشسته بود برد و کاغذ کوچکی را بیرون آورد. از رو خواند:

الیوم استعمال توتون و تنباکو بای نحو کان، در حکم محاربه با امام زمان است.

کوتاه و گیرا. چقدر این جمله کامل است. به هیچ ادامه و توضیحی هم احتیاج ندارد...

انگار یکی از نزدیکان میرزا به چیزی شک کرده بود. آرام از میرزا پرسید آیا این دستور از ناحیه مقدسه است؟ و میرزا هیچ نگفت...

□ نگران آینده

همه از عظمت میرزا شیرازی انگشت به دهان مانده بودند. حتی سفیر روس که مهمانی گرفت تا به همقطارهایش بگوید فکری برای خودتان بکنید. این مرد که از شایعه فتوایش هزاران کرور خسارت به ما می‌رسد اگر بقیه محصولات ما را تحریم کند که کشورهای ما فلج می‌شود. پیام‌های تبریک بود که با پیک و نامه و تلگراف به سامرا می‌رسید. اما مدرس خود به سامرا رفت تا از عظمت آنچه دیده بود برای میرزا بگوید: «وقتی به نجف رفتم و در سر من رأی (سامرا) خدمت میرزا - که عظمتی فوق تصور داشت - رسیدم، داستان پیروزی واقعه دخانیه را برایش تعریف نمودم. آن مرد بزرگ تفکر و نگرانی در چهره‌اش پیدا شد و دیده‌اش پر از اشک گردید.

علت را پرسیدم، چه، انتظار داشتم مسرور و خوشحال شود. فرمود: حالا حکومت‌های قاهره {قدرت‌های سلطه گر} فهمیدند قدرت اصلی یک ملت و نقطه تحرک شیعیان کجاست. حالا تصمیم می‌گیرند این نقطه و این مرکز را نابود کنند؛ نگرانی من از آینده جامعه اسلامی است.»

□ بیست سال بعد

بیست سال بعد آن چیزی که میرزا برایش گریه می‌کرد پیش آمد. خسارت‌دیدگان فتوای تحریم، در تهران نماینده و شاگرد میرزا را در عصر سیزده رجب به دار زدند تا انتقام میرزا را از شیخ فضل الله نوری، شاگردش گرفته باشند...

منابع:

تاریخ الدخانیه، شیخ حسن کربلایی

گنجینه خواف، مجموعه درس‌ها و یادداشت‌های روزانه

شهید سید حسن مدرس در تبعید / به کوشش دکتر نصرالله

صالحی

بسم الله الرحمن الرحیم
این فتوا در روز دوشنبه ۱۳۵۵
در تهران صادر شد
میرزا محمد تقی
مدرس